

## به نام آنکه هستی نام ازو یافت

### درس ۸: از پاریز تا پاریس

پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ راه را پیموده به سیرجان بروم. عصر از پاریز با «الاغ تور» راه می‌افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبادی داشت اما از «کران» به بعد هفت فرسنگ، تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده بر می‌داشتیم و صبح، هنگام «چریغ آفتاب» کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم. نخستین سفر من، شهریور ماه ۱۳۱۶ شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم.

### قلمرو زبانی:

**پاریز:** نام یکی از دهستان‌های شهرستان استان کرمان

**ده فرسخ راه:** ده: صفت شمارشی / فرسخ: **ممیز** (وابسته و وابسته) / راه: هسته

**فرسخ:** معرب فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت و تقریباً نزدیک به شش کیلومتر است.

**الاغ تور:** گردش با الاغ (طنز)

**کران:** نام روستایی در دهستان سعادت آباد بخش پاریز از شهرستان سیرجان

**هفت فرسنگ:** هفت: صفت شمارشی / فرسنگ: هسته **(فرسنگ، زمانی «ممیز» است که با یک اسم بیاید (دو فرسنگ بیابان))**

**آب از این ده بر می‌داشتیم:** آب: مفعول

**چریغ:** تلفظ محلی «چراغ» / **چریغ آفتاب:** به قول پاریزی‌ها یعنی دمیدن آفتاب، طلوع آفتاب، صبح زود.

**اتراق کردن:** ساکن شدن، ماندن در جایی

**ده فرسنگ راه:** ده: صفت شمارشی / فرسنگ: **ممیز** (وابسته و وابسته) / راه: هسته

### قلمرو ادبی:

**الاغ تور:** (طنز)

### قلمرو فکری:

از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، سی و پنج فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانشسرای مقدماتی طی شد. ادامه تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارج قریب شش ماه من بود.

## قلمرو زبانی:

سی و پنج فرسنگ راه : سی و پنج : صفت شمارشی / فرسنگ : ممیز (وابسته وابسته) / راه : هسته

دوشبه : قید

تداعی شدن: پیش آمدن

قریب : نزدیک

بانک اعتبارات ایران : ایران : مضاف الیه مضاف الیه

## قلمرو ادبی:

وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، خطرناک است! ناچار باید از یک تجارت خانه معتبر به تهران حواله گرفت. به سفارش این و آن به تجارتخانه «امین» مراجعه کردم. اتاقی بود با یک میز و دو صندلی؛ پیرمرد لاغر - که بعداً فهمیدم امین، صاحب تجارت خانه است - پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتم اینجا یک تجارت خانه باشد. گفتم: «حواله سیصد تومان برای تهران لازم دارم.» او گفت: «بده؛ پول را بده.» خجالت دهاتی مانع شد بگویم شما که هستید؟ بی اختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از داخل کازیه روی میز یک پاکت کهنه را که از جایی برایش رسیده بود، برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را که برای چسباندن در پاکت به کار می‌رود، پاره کرد. روی آن حواله سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد. امضای امین داشت اما نه نشانه تجارت خانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود، نه ماشین تحریر و نه ماشین نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ....

## قلمرو زبانی:

محصل : دانش آموز

حواله : نوشته ای که دریافت کننده به موجب آن ملزم به پرداخت پول یا مال به دیگری است.

کازیه: (واژه دخیل، فرانسوی) جا کاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روباز که برای قراردادن کاغذ، پرونده یا نامه ها روی میز قرار می دهند.

## قلمرو ادبی:

نخستین روزی که از پاریز خارج شدم (۱۳۹۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می کردم و امسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده ام اما چه استبعادی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوها پایان ندارد. آدمی به هر جا می‌رود، گمان می‌کند به غایت القصوای مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا بی پایان است.

## قلمرو زبانی:

سیرجان را آخر دنیا حساب می کردم : جمله چهار جزئی مفعولی - مسندی (آخر دنیا : مسند)

چه استبعادی دارد : بعید نیست . چرا بعید و دور باشد؟

غایت القصوا: کمال مطلوب . حدّ نهایی چیزی

غایت القصوای مقصود خود : غایت القصوا: هسته / مقصود : مضاف الیه / خود: مضاف الیه (وابسته وابسته)

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصوّرات تاریخی می‌کند البتّه توقّف ما در امان و آتن بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول بیرجندی‌ها، در این دو شهر تنها یک «سرپری» زدیم. از امان به بعد تغییر زمین آشکار شد. سواحل شرقی مدیترانه از زیباترین نواحی عالم است. بیشتر راه را از روی دریا گذشتیم. جزیره‌های کوچک و بزرگ، مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

### قلمرو زبانی:

**امان:** به عربی عمّان گویند. پایتخت کشور اردن است.

**آتن:** پایتخت کشور یونان

**سرپرو:** وقتی مرغی از اوج، یک لحظه به زمین می‌نشیند و دوباره برمی‌خیزد، این توقف کوتاه را سرپرزدن می‌گویند.

**طیلسان:** نوعی ردا و بالاپوش

**غرق دریای تصوّرات تاریخی:** غرق: هسته دریا: مضاف الیه / تصوّرات: مضاف الیه مضاف الیه / تاریخی: صفت مضاف الیه

### قلمرو ادبی:

**دریای تصوّرات:** اضافه تشبیهی

**غرق دریای تصوّرات تاریخی می‌کند:** کنایه: در تصوّرات تاریخی فرو می‌برد

**سرپرزدن:** کنایه از توقف کوتاه

**جزیره‌ها مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است:**

تشبیه (از جهت رنگارنگی جزیره‌ها به طیلسان تشبیه شده)

**طیلسان آبی:** ایهام: (۱) طیلسان آبی رنگ (۲) طیلسانی از جنس آب

**طیلسان مدیترانه:** اضافه استعاری و تشخیص

فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ‌هاست و مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی عالم، یعنی آتن، که دو هزار و هشتصد سال قبل حتی برای آب خوردن در شهر هم، مردم رأی می‌گرفتند و رأی می‌دادند، از بیم عقرب جرّاره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

### قلمرو زبانی:

**دوران حکومت سرهنگ‌ها:** دوران: هسته / حکومت: مضاف الیه / سرهنگ‌ها: مضاف الیه مضاف الیه

**دموکراسی:** از زبان یونانی گرفته شده و به مفهوم حکومت مردم است. برابری حقوق انسان‌ها، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات

و آزادی بیان و برگزاری انتخابات آزاد از قوانین این نوع حکومت است.

**مهد:** گهواره

مهد دموکراسی عالم : عالم : مضاف الیه مضاف الیه

جرّاره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دمش به روی زمین کشده می شود.

بیم عقرب جرّاره دموکراسی قرن بیستم : بیم : هسته / عقرب: مضاف الیه / جرّاره : صفت مضاف الیه

دموکراسی : مضاف الیه مضاف الیه قرن : مضاف الیه مضاف الیه / بیستم : صفت شمارشی

مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها: مار : هسته / غاشیه : مضاف الیه / حکومت: مضاف الیه مضاف الیه / سرهنگ‌ها: مضاف الیه مضاف الیه

### قلمرو ادبی:

مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند : طنز

شوخی روزگار است ... : تشخیص

عقرب جرّاره دموکراسی : تشبیه

مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها : تشبیه

از عقرب جرّاره به مار غاشیه پناه بردن: ضرب المثل (بدتر شدن اوضاع)

### قلمرو فکری:

دوران حکومت سرهنگ‌ها : اشاره به کودتای نظامی یونان و حکومت سرهنگ‌های ارتش بر یونان

مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند : حکومت کار ارزنده ای برای مردم نکرده است

از بیم عقرب جرّاره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد. :

بدتر شدن پیوسته اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن.

به مفهوم ضرب المثل های زیر نزدیک است:

از چنگ دزد در آمدن و به چنگ رمال افتادن / از ترس باران به آب چاه جستن / از زیر باران برخاستن و در زیر ناودان نشستن

از چاه برون آمدن و در دام افتادن

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد حافظ

دل مسکین من گمراه افتاد برون آمد ز گو در چاه افتاد عطار

نظیر همین مفهوم را می توان در حکایت ۳۲ باب دوم گلستان سعدی مشاهده کرد: از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن:

شنیدم گوسپندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی

شبانگه کارد بر حلقش بمالید روان گوسپند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی

برای آب خوردن در شهر هم، مردم رأی می گرفتند: بسیار قانونمند بودند(حتی برای تصمیمات کوچک هم انتخابات برگزار می کردند)

رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور و باروهای دود خورده آن به زبان حال بازگو می کند که روزگاری از فراز همین برجها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می شده و کرانه های فرات، خط از کرانه رود تیبر می خواندند اما دنیا همیشه به یک رو نمی ماند. آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل» بود. چه خوش گفته اند که «امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوءهاضمه می میرند».

### قلمرو زبانی:

**پایتخت ایتالیا:** نقش تبعی بدل (بدل از رم)

**بارو:** قلعه . برج . حصار . دیوار . حصار دورقلعه

**تیبر:** رودی در ایتالیا

**موسولینی:** بنیتو آندره آموسولینی روزنامه نگار، سیاستمدار و رهبر ایتالیای فاشیست طی دوران جنگ جهانی دوم بود.

**آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد:** جمله چهار جزئی مفعولی - مسندی (روشن: **مسند**)

**مستعجل:** شتابان شتابنده و زودگذر

**دولت مستعجل:** دولت ناپایدار

**سوءهاضمه:** سوءهاضمه: بدگواری. دیر هضمی. اختلال یا اشکال در هضم غذا

### قلمرو ادبی:

**دیوارها و باروهای آن به زبان حال بازگو می کند:** تشخیص

**خط:** مجاز از فرمان

**خط خواندن:** کنایه از فرمان بردن

**کرانه های فرات:** مجاز از ساکنان اطراف فرات

**کرانه رود تیبر:** مجاز از مردم روم

**دنیا به یک رو نمی ماند:** ضرب المثل

**چراغ امپراتوری:** اضافه تشبیهی . امپراتوری: مشبه / چراغ: مشبه به

**چراغ امپراتوری را روشن کردن:** کنایه از زنده نگه داشتن امپراتوری (حکومت کردن)

**حبشه:** سرزمینی قدیمی در شرق قاره آفریقا (در هنگام ظهور اسلام، حبشه یکی از ممالک بزرگ و قدرتمند جهان به شمار می آمد و

سرزمین وسیعی را دربرداشت).

### قلمرو فکری:

**کرانه های فرات، خط از کرانه رود تیبر می خواندند:** مردم ساکن در اطراف فرات از مردم روم فرمان می بردند

روزگاری از فراز همین برجها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می شده و کرانه های فرات، خط از کرانه رود تیبر می خواندند:

اشاره به گستردگی امپراتوری روم (قلمرو حکومت روم بسیار وسیع بود)

دنیا به یک رو نمی ماند: اوضاع دائم به یک حال نمی ماند و هم معنی با مثل: در همیشه روی یک پاشنه نمی چرخد.

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت      دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور حافظ

آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد: موسولینی، آخرین امپراتور مقتدر روم بود.

موسولینی چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند: اقتدار موسولینی در دست یابی به سرزمینهای وسیع

موسولینی چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل» بود.

موسولینی با وجود اقتدار زود سرنگون شد (ناپایداری قدرت ها)

«دولت مستعجل» بود: تلمیح به بیتی از حافظ:      راستی خاتم فیروزه بواسحاقی      خوش درخشید ولی دولت مستعجل

امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوءهاضمه می میرند. (زیاده خواهی عامل نابودی آنها است)

یعنی از افراط در کارها از بین می روند؛ همان طور که ثروتمندان از پرخوری می میرند. (خودشان، عامل افول و مرگ خود هستند.)

دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد اما امروز به جای همه آن حرف ها وقتی اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ایتالیا را می بینیم، باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است)

### قلمرو زبانی:

طاق: سقف خمیده و محدب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند.

طاق ضربی: طاق احداث شده بین دهانه دوتیر آهن که آن را با آجر و ملاط گچ می سازند.

طاق ضربی دروازه های آن: طاق: هسته / ضربی: صفت بیانی / دروازه ها: مضاف الیه / آن: مضاف الیه مضاف الیه

### قلمرو ادبی:

دیوارهای کهن روم حکایت از روزگاران گذشته دارد: تشخیص

یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد:

دنیا: مجاز از مردم دنیا / روم: مجاز از حکومت روم

چشم داشتن: کنایه: از امید و انتظار داشتن / چشم زدن: کنایه از آن فرمان بردن و رسیدن

سپاهست چندین پر از درد و خشم      سراسر همه بر تو دارند چشم      فردوسی

### قلمرو فکری:

یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد اما امروز اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ایتالیا را می بینیم:

ناپایداری قدرت ها

کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟  
این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند  
تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند  
مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند  
آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند

کاووس کیانی که کی اش نام نهادند  
خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان  
صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب  
دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی  
آیین طریق از نفس پیر مغان یافت

### قلمرو زبانی:

کاووس کیانی : پادشاه کیانی

کی: به فتح ک، شاه / کیانی: منسوب به کیان؛ کیان: کی ها، هریک از پادشاهان داستانی ایران از کیقباد تا دارا  
کی اش نام نهادند : جمله چهار جزئی مفعولی - مسندی ( کی : مسند ) ش: مفعول ( او را کی (پادشاه) نام نهادند )  
ملک: آنچه در تصرف باشد. قلمرو و سرزمین  
تیغ: شمشیر

این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند : جمله چهار جزئی مفعولی - مسندی ( بغداد و ری : مسند ) ش: مفعول  
نی اش نام نهادند : جمله چهار جزئی مفعولی - مسندی ( نی : مسند ) ش: مفعول  
تا شد تهی از خویش : تهی : مسند

مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند : جمله چهار جزئی مفعولی - مسندی ( مرداد مه و دی : مسند ) ش: مفعول  
آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند: جمله چهار جزئی مفعولی - مسندی ( فرخنده پی : مسند ) ش: مفعول  
مغ : پیشوای دین زرتشت پیر مغان : در تصوف از کلمه پیر، معانی شیخ، مراد، مرد کامل اراده می شود.(انسان کامل)  
دولت پیر مغان باد که باقی سهلست دیگری گو برو و نام من از یاد ببر حافظ  
طریق : سیر و سلوک

خضر : نام پیغامبری که آب حیات را خورده و همیشه زنده می باشد. نماد راهنما و عمر طولانی است  
فرخنده پی: نیک پی؛ مبارک قدم؛ خوش قدم.  
نفس پیر مغان : مغان: مضاف الیه مضاف الیه

### قلمرو ادبی:

کی در مصراع اول با کی مصراع دوم: جناس تام کی : پادشاه/ کی : چه موقع واج آرای: صامت «ک» / تلمیح و تکرار  
تیغ جفا : اضافه تشبیهی  
سر و تن، چوب و نی : مراعات نظیر  
چوب: مجاز از نی

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب :

تلمیح به «ریاضت» صوفیانه و عارفانه دارد که باید با تحمل رنج ها و جفاها، از خود تهی شد.

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب      تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

حسن تعلیل : شاعر دلیل میان تهی بودن را تیغ جفا می داند مه بر سر و تن او فرود آمده

سر و تن چوب : تشخیص

از خود تهی شدن: کنایه از خود را فراموش کردن . ترک تعلقات

**دل گرمی و دم سردی** ما بود که گاهی      **مرداد مه** و گاه دی اش نام نهادند

لفّ و نشر / حسن تعلیل / مراعات نظیر: مرداد و دی و مه / دلگرمی: کنایه از امیدواری دم سردی: کنایه از ناامیدی، افسردگی

دلگرمی و دم سردی: تضاد / واج آرای صامت «د»

نفس : مجاز از سخن و دعا

### قلمرو فکری:

کاوس کیانی که کی اش نام نهادند      کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟

کاوس کیانی که او را کی کاوس نامیده اند چه وقت و کجا پادشاهی می کرد که به این نام نامیده شد؟ او را پادشاه خواندند؟

مفهوم : ناپایداری قدرت ها

شادی مطلب که حاصل عمر دمی ست      هر ذره ز خاک کی قبادی و جمی ست

دل منه بر اختر دولت که در هر صبحدم      مشرق دیگر بود خورشید عالمتاب را

خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان      این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند

این سرزمین که آن را بغداد و ری می خوانند به راحتی تشکیل نشده بلکه با ریخته شدن خون افراد زیادی به دست آمده است .

( افراد بیچاره ای جانشان را در این راه از دست داده اند )

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب      تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

تکه چوبی که او را «نی» می نامند ، سختی ها و رنج های بسیاری را تحمل کرده تا از درون خالی شد و به این مقام رسیده است.

دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی      مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند

اگر ماه ها ، مرداد و دی نامیده شده اند به این دلیل بوده که ماه مرداد، گرما و رشد و زایش خود را از نفس گرم (امیدواری) ما دارد و ماه

دی، سردی و افسردگی خود را از یأس و ناامیدی ما.

آیین طریق از نفس پیر مغان یافت      آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند

خضر پیامبر که او را خضر فرخنده پی نامیدند راه و روش سیر و سلوک را به واسطه دعای پیر مغان کسب کرد .

مفهوم : لزوم داشتن مربی و راهنما در کار



با راه آهن به بروکسل، پایتخت بلژیک می‌رفتیم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه وجود داشت که دسته گلی تازه در کنار بنایی یادبود نهاده بودند و بر بالای آن با خطّ درشت و بسیار روشن نوشته شده بود: «در اینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی ایستادند و همه کشته شدند.» و در آخر آن این جمله به زبان فرانسه نوشته شده بود: «این مطلب را هیچ وقت فراموش نکنید!»

## قلمرو زبانی:

**پایتخت بلژیک:** نقش تبعی بدل (بدل از بروکسل)

**خطّ درشت و بسیار روشن:** خطّ: هسته / درشت: صفت بیانی / بسیار: قید صفت / روشن: صفت بیانی

**قلمرو ادبی:** راه آهن: مجاز از قطار

من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی‌آورد! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست. در کنار بروکسل، کوه و تپه‌های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می‌شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپه یادگاری بزرگ که حدود پنجاه متر ارتفاع دارد، در آنجا بریاست که اطراف آن را چمن کاشته‌اند و بر بالای آن مجسمه‌شیری را نهاده‌اند. خواهید گفت: این تپه چگونه پیدا شده؟ زنانی که در جنگ‌های ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده بودند، هر کدام، یک طبق پر از خاک کرده‌اند و در اینجا ریخته‌اند. مجموع این طبق‌های خاک، این تپه را به وجود آورده است تا ما به بالای آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

## قلمرو زبانی:

**کوه و تپه‌هایی که «واترلو» خوانده می‌شوند:** «واترلو»: مسند

**طبق:** سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگهداری یا حمل اشیا که بیشتر آن را بر سر می‌گذارند.

**پانوراما:** پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان که هر کس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند.

## قلمرو ادبی:

**دنیا عجیب فراموشکار است:** تشخیص

**تاریخ فراموشکار نیست:** تشخیص

علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است. یک چادر بزرگ که قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده‌اند. بر دیواره آن از اطراف، منظره جنگ واترلو را به صورت نقاشی مجسم کرده‌اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با سپاهیان منظم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر، سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دور دست بر اسب سفید، متفکر، به دورنمای جنگ می‌نگرد. چند شعاع کم نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می‌کند که روزی آفتابی نیست. وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از تحرک باز خواهد داشت.

## قلمرو زبانی:

**جنگ واترلو:** نام آخرین نبرد ناپلئون بناپارت بود که در سال ۱۸۱۵ میلادی، بین سپاه فرانسه و سپاه ائتلاف هفتم انجام گرفت و به این علت واترلو نام گرفت که نبرد در دشت واترلو در کشور بلژیک امروزی رخ داد.

**چند شعاع کم نور خورشید:** چند: صفت مبهم / شعاع: هسته / کم نور: صفت بیانی / خورشید مضاف الیه

## قلمرو ادبی:

جالب آنکه راهنمای ما می گفت: «تمام این مناظر بر اساس تعریف ویکتورهوگو از میدان جنگ - در جلد دوم کتاب بینوایان - ساخته شده؛ یعنی نقاش و طراح همان توصیفات ویکتورهوگو را نقاشی کرده اند.» من شاید حدود سی و پنج سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در ذهنم مجسم می شد.

## قلمرو ادبی: بینوایان: اثر ویکتورهوگو

وقتی در پاریس بودم، یک روز، نامه‌ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود؛ به یاد گذشته‌ها و خاطرات پاریز و خواندن بینوایان و ویکتورهوگو. این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتورهوگو رفتم، از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دور افتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می توانست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی‌های دو گل.

**از پاریز تا پاریس محمد ابراهیم، باستانی پاریزی**

## قلمرو زبانی:

**معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من:** نقش تبعی بدل (بدل از آقای هدایت زاده)

**قدرت قلم این نویسنده:** قدرت: هسته / قلم: مضاف الیه / این: صفت مضاف الیه / نویسنده: مضاف الیه مضاف الیه

**دل دهات دور افتاده ایران:** دل: هسته / دهات: مضاف الیه / دور افتاده: صفت مضاف الیه / ایران: مضاف الیه مضاف الیه

## قلمرو ادبی:

**پاریز و پاریس:** جناس

## قلمرو فکری

قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دور افتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می توانست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی‌های دو گل

**برتری سخن (علم و هنر) بر قدرت و نیروی نظامی**

## کارگاه و متن پژوهی

تکلمون زبانی

با واژه «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

الف) طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف

ب) نهاده به طاق اندرون تخت زر

پ) چون ابروی معشوقان با طاق و رواق است

بر نمط عشق اگر پای نهی طاق نه

نشانه به هر پایه ای در گهر

ایوان

مقابل جفت. یکتا. فرد. یگانه. تنها

چون روی پری رویان با رنگ و نگار است خم ابرو. کمان ابرو. خمیدگی

۲- پنج گروه کلمه مهمّ املائی از متن درس بیابید و بنویسید.

غایت القصوای مقصود. طلیسان آبی. مار غاشیه. دولت مستعجل. سوء هاضمه. طاق ضربی

تکلمون ادبی

۱) عبارت بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

**دنيا:** مجاز از مردم دنیا / **روم:** مجاز از حکومت روم / **چشم داشتن:** کنایه: از امید و انتظار داشتن

**چشم زدن:** کنایه از آن فرمان بردن و ترسیدن

ب) کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی‌اش نام نهادند؟

**کی** (مصراع اول) **کی** (مصراع دوم): جناس تام (کی: پادشاه/ کی: چه موقع) / واج آرای: صامت «ک» / تلمیح و تکرار (واژه آرای) (مرداد مه و گاه دی‌اش نام نهادند

پ) دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی

لفّ و نشر / حسن تعلیل / مراعات نظیر: مرداد و دی و مه / دلگرمی: کنایه از امیدواری دم سردی: کنایه از ناامیدی، افسردگی

دلگرمی و دم سردی: تضاد / واج آرای صامت «د»

۲- عبارت زیر، یادآور کدام مثل است؟

از بیم عقرب جرّاره‌دمو کراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

از چنگ دزد در آمدن و به چنگ رمّال افتادن / از ترس باران به آب چاه جستن / از زیر باران برخاستن و در زیر ناودان نشستن

از چاه برون آمدن و در دام افتادن / از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن:

تکلمون ادبی

مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفته‌اند که «امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثرتمند، معمولاً از سوء هاضمه می‌میرند.»

زیاده خواهی و افراط عامل نابودی آنها است

۲- مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

الف) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند  
ب) آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند

تحمل سختی برای دستیابی به هدف  
لزوم داشتن راهنما و مربی

۳- با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ناپایداری قدرت

### گنج حکمت (سه مَرکب زندگی)

نقل است که از او [ابراهیم ادهم] پرسیدند که روزگار چگونه می‌گذرانی؟

گفت: «سه مَرکب دارم؛ باز بسته؛ چون نعمتی پدید آید، بر مَرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلائی پدید آید، بر مَرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مَرکب اخلاص نشینم و پیش روم.»  
تذکره‌الاولیا، عطار

ابراهیم ادهم: از عارفان مشهور و بزرگ قرن دوم هجری

باز بسته: مرتبط و وابسته

مَرکب شکر، مَرکب صبر و مَرکب اخلاص: اضافه تشبیهی

بر مَرکب شکر نشینم: کنایه: شکرگزاری می‌کنم

بر مَرکب صبر نشینم: کنایه: صبوری می‌کنم

بر مَرکب اخلاص نشینم: کنایه: دل از هرچه غیر اوست پاک می‌کنم

سه مَرکب دارم که به هم وابسته اند. اگر خداوند به من نعمتی دهد بر اسب شکرگزاری می‌نشینم و جلو

می‌روم (قدردان و سپاسگزار نعمت‌های خدا هستم) وقتی به نعمت و رفاه می‌رسم، بر مَرکب شکر سوار می‌شوم

(شکرگزارم)؛ چون بلائی پیش می‌آید، بر آن بلا صبر می‌کنم و با صبر پیش می‌روم؛ و چون فرصت طاعت و بندگی

پیش می‌آید، دل از هرچه غیر اوست پاک می‌کنم و تنها به حق می‌پردازم و به پیش می‌روم.

## وابسته های وابسته

گروه اسمی از هسته و وابسته تشکیل می شود. بعضی از وابسته ها نیز در صورت لزوم می تواند وابسته ای داشته باشد.

## پیراهن پسر لاغر

پیراهن : هسته      پسر: وابسته (مضاف الیه)      لاغر: وابسته وابسته ( صفت مضاف الیه ( صفت برای پسر ) )

**نکته :** وابسته وابسته در گروهی وجود دارد که حداقل سه واژه داشته باشد.

## انواع وابسته های وابسته

نوع	نام	ویژگی	مثال
وابسته عدد	ممیز	واحد شمارش	دو دستگاه رادیو
وابسته صفت بیانی	صفت صفت	بیان درجه یا نوع رنگ	پیراهن آبی آسمانی
	قید صفت	اندازه یا مقدار یک صفت	هوای بسیار گرم
وابسته مضاف الیه	مضاف الیه مضاف الیه	اسم یا ضمیر بعد از «مضاف الیه»	برگ درخت سیب
	صفت مضاف الیه	صفت پیشین یا پسین برای «مضاف الیه»	برگ آن درخت / کلاه مرد کچل

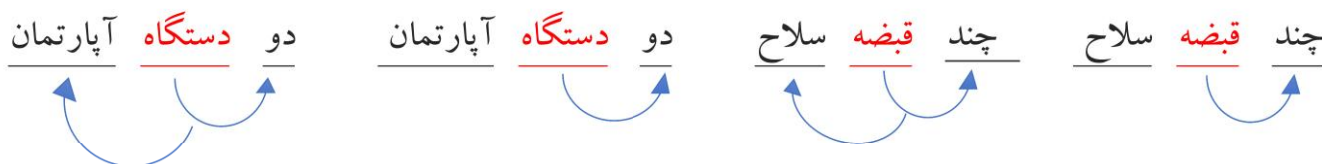
۱) ممیز : (واحد شمارش)

صفت شمارشی ، مبهم یا پرسشی	ممیز	موصوف (هسته)
پنج / چند / هر	فروند	هوایما

دو دستگاه آپارتمان / چند قبضه سلاح / کدام حلقه چاه؟

معمولاً برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف میان عدد (صفت شمارشی) و معدود (موصوف) اسمی می آید که وابسته عدد است و **ممیز** نام دارد. ممیز با عدد همراه خود ، یک جا وابسته هسته می شود.

نمودار ممیز ( ابتدا از ممیز به صفت . سپس از هر دو به هسته )



گاهی در اشعار از ممیزهای ادبی استفاده می کنند: **یک دشت جنون / صد قافله دلنگی / هزار بادیه تشنگی ...**

- (۱) **یک کربلا** شکوه به چشمت نهفته است  
 (۲) دیروز در غربت باغ من بودم و **یک چمن** داغ  
 (۳) بوریای راحت مخمل به فراموشی داد  
 (۴) جرأت پرواز برق خرمن آسودگیست  
 (۵) آن سفر کرده که **صد قافله** دل همزه اوست  
 (۶) هر کس که بی رفیق موافق سفر کند
- ای روضه مجسم گودال قتلگاه (فارسی دوازدهم صفحه ۹۷)  
 امروز خورشید در دشت، آینه دار من و تو (فارسی دوازدهم صفحه ۸۴)  
**صد جنون** شور نیستان رگ خواب است اینجا  
**یک جهان** آشفستگی در بال و پر داریم ما  
 هر کجا هست خدایا به سلامت دارش  
 با خود هزار **قافله** تشویش می برد

## تعدادی از ممیزها

اصله: درخت، نهال	<b>پارچه:</b> آبادی، ده	<b>قلاده:</b> شیر، ببر، پلنگ
<b>برگ:</b> برای انواع کاغذ	<b>تن:</b> انسان	<b>تن، کیلو گرم، گرم، من، سیر:</b> برای وزن
<b>جلد:</b> کتاب، مجله	<b>حلقه:</b> چاه، لاستیک، فیلم	<b>تخته:</b> برای قالی، قالیچه، پتو، فرش
<b>دستگاه:</b> رادیو، دوربین، یخچال، آپارتمان	<b>ورق / برگه:</b> کاغذ	<b>قبضه:</b> برای انواع اسلحه
<b>رشته:</b> قنات، گردن بند، تسبیح	<b>توپ و طاقه:</b> پارچه	<b>ساعت:</b> زمان (دوساعت پیاده روی)
<b>فقره:</b> چک، گواهینامه	<b>عدد:</b> ممیز عام برای غیر انسان	<b>دست:</b> لباس دوخته، میز و صندلی، ظرف
<b>قطعه:</b> زمین، عکس، فرش، قالی، گلیم	<b>نخ:</b> سیگار	<b>فروند:</b> برای کشتی، هواپیما...

## (۲) صفت صفت

(مربوط به رنگ است) **هسته + صفت بیانی + صفت صفت : پیراهن سبز یشمی**

برخی از صفت ها، درجه و نوع رنگ را بیشتر معرفی می کنند، مثل: لباس آبی سیر، کاغذ آبی آسمانی، کاغذ سبز براق نمودار آن چنین رسم می گردد.

الف) از صفت صفت به رنگ (ب) از هر دو به هسته

پیراهن سبز یشمی      کاغذ سفید شیری

**نکته :** «صفتِ صفت» با صفت هم پایه متفاوت است .

صفت هم پایه ، دو صفت متفاوت است که به هسته داده می شود **مردِ لاغرِ قدبلند** (مرد هم لاغر است و هم قد بلند)

یعنی هسته دو وابسته دارد . در واقع حرف عطف ( و ) از میان این دو وابسته حذف شده . **مرد لاغر و قدبلند**

**قلهٔ پرغورِ بلندِ برفیِ دماوند** (قله ی پرغور و بلند و برفی دماوند) هسته ، چهار وابسته دارد

اما در گروه « پیراهن قهوه ای سوخته » پیراهن فقط **یک وابسته** دارد (قهوه ای) و **سوخته** ، **وابسته ی وابسته** است .

پیراهن سبز گران قیمت : پیراهن (هسته) سبز (وابسته ۱ ، صفت بیانی) گران قیمت (وابسته ۲ ، صفت بیانی)

پیراهن سبز یشمی : پیراهن (هسته) سبز (وابسته ، صفت بیانی) گران قیمت (وابستهٔ وابسته ، صفت صفت)

**۳) مضاف الیه مضاف الیه :**

هسته + اسم + اسم / ضمیر **برگِ درختِ سیب** **برگِ دفترِ تو**

وقتی سه اسم یا دو اسم و یک ضمیر به هم اضافه شوند، کلمهٔ سوم **مضاف الیه مضاف الیه** است .

**برگِ درختِ سیب** شیشهٔ اتاق **معاون** نقاشی دیوار **شما** مقالهٔ برادر **تو** مقالهٔ برادر **ت**

**نمودار مضاف الیه مضاف الیه :** از سمت چپ به ترتیب به هم وصل می شوند

نامهٔ برادرش

نامهٔ برادر او

برگِ درخت انار

ممکن است بین این گروه ها، **صفت پرسشی**، **اشاره** ، **عالی** یا **مبهم** نیز بیاید.

برگِ هر درخت سیب

برگِ بلندترین درخت سیب

برگِ آن درخت سیب

برگِ کدام درخت سیب ؟

## ٤) قید صفت

( هسته + قید + صفت بیانی ) اندازه ، مقدار و درجه ی صفت بیانی را مشخص می کند.

شیشه تقریباً شفاف شفاف ، صفت شیشه است . و مقدار شفاف بودن را با قید « تقریباً » نشان داده ایم .

نمودار قید صفت الف) از قید به صفت ب) از قید و صفت به هسته



## ٥) صفت مضاف الیه :

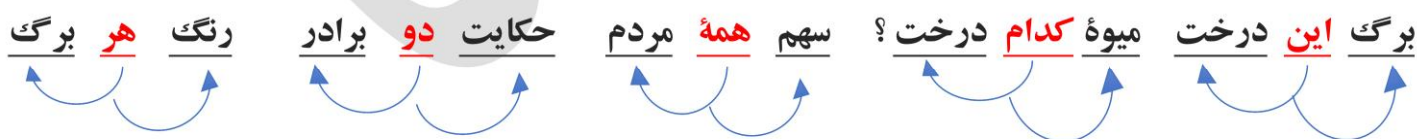
صفت مضاف الیه : دو نوع است

چشم آن مرد	هسته + صفت پیشین + مضاف الیه	١) با صفت پیشین
چشم مرد لاغر	هسته + مضاف الیه + صفت پسین	٢) با صفت پسین

### ١) با صفت پیشین :

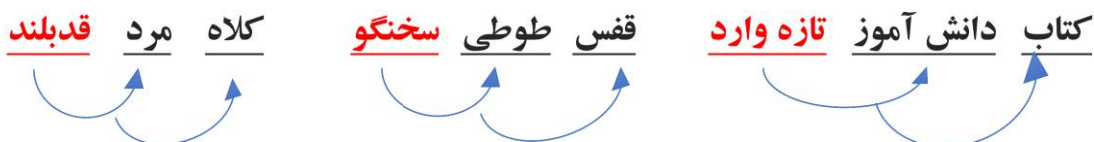
هسته + صفت پیشین ( اشاره ، پرسشی ، شمارشی ، عالی ، مبهم ) + مضاف الیه

نمودار صفت مضاف الیه ١) از صفت به مضاف الیه ٢) از صفت و مضاف الیه به هسته



### ٢) با صفت پسین :

نمودار صفت مضاف الیه ١) از صفت به مضاف الیه ٢) از صفت و مضاف الیه به هسته





## روش رسم نمودار

برای رسم نمودار ابتدا **وابسته وابسته** را به **وابسته** وصل می کنیم و سپس هر دو را به **هسته** می رسانیم .

حکایت بسیار جالب  
حکایت: هسته بسیار: وابسته جالب: وابسته

برای ساده تر شدن از شماره گذاری استفاده می کنیم. **هسته: شماره ۱** **وابسته شماره ۲** **وابسته وابسته شماره ۳**

سپس از « شماره ۳ » به « شماره ۲ » و از هر دو به « شماره ۱ » وصل میکنیم

حکایت بسیار جالب  
کلاه قهوه ای تیره  
پنج جلد کتاب

بنابراین برای رسم وابسته وابسته ، سه نوع نمودار وجود دارد.

(۱) ممیز: **وابسته وابسته** دومین واژه و هسته آخرین واژه است

هفت فرسخ راه

(۲) صفت صفت . مضاف الیه مضاف الیه . صفت مضاف الیه (با صفت پسین) :

**وابسته وابسته** سومین واژه و هسته اولین واژه است.

رنگ سبز چمنی  
وسعت استان کرمان  
یادآوری خاطره دلپذیر

(۳) قید صفت . صفت مضاف الیه (با صفت پیشین). **وابسته وابسته** دومین واژه است و هسته اولین واژه است

شرایط تقریباً پایدار  
برنامه کدام سفر؟

	تمرین
۱	« بیشه ظلمانی بود. بی هیچ اثر آن روشنایی های مبهم و خنک تابستان . چند دسته بته ی خاردار در نقاط بی درخت سوت می زدند » ممیز کدام است ؟
۲	نوع وابسته ی وابسته را در واژه های مشخص شده بنویسید : مهارت گروهی از شاعران در بدیبه سرایی نشانگر قریحه و ذوق بسیار بالای این افراد در شاعری است .
۳	در جمله ی « دلاوران این سرزمین شجاعانه مبارزه کردند تا نیاز به هم بستگی را به دیگران بیاموزند. « وابسته ی وابسته » را بیابید ، نوع آن را بنویسید و برای آن نمودار پیکانی رسم کنید .
۴	«... به تهران آمدم ولی روحم در ایل در میان کوه های سبز و سفید ، در چادر سیاه و کنار آن چشمه باقی ماند » یک صفت مضاف الیه در متن پیدا کنید . و نمودار آن را رسم کنید
۵	در جمله «استاد کمال الملک ، نقاش توانمند ایرانی ، با هنر آموزی به تصویر گران همه ی جهان ، نام خود را در تاریخ هنر ثبت کرد .» صفت مضاف الیه « رامشخص کنید .
۶	الف - واژه ی « توپ » را یک بار به عنوان هسته و بار دیگر به عنوان ممیز در یک گروه اسمی به کار ببرید . ب- نمودار پیکانی گروه ممیز دار را رسم کنید .
۷	نمودار پیکانی گروه اسمی « شهر نسبتاً بزرگ » را رسم کنید
۸	روستای ما کلاس ششم ابتدایی نداشت . می بایست ده فرسخ راه را پیموده، به شهر بروم. « ممیز ، کدام است ؟
۹	در جمله مقابل « صفت صفت » را بیابید . علاقه ی زیاد او به رنگ سبز روشن مرا متعجب کرد .
۱۰	« حکیم ابوالقاسم فردوسی ، برجسته ترین حماسه سرای ایران و جهان ، با خلق اثر عظیم خود ، پرچم افتخار را در سراسر جهان بر افراشت . » کدام واژه « صفت مضاف الیه » است ؟ نمودار پیکانی آن را رسم کنید .